



بسم الله الرحمن الرحيم

## حکم تعلیم در تمامی مراحل

سؤال این است که حکمی که روی عنوان تعلیم آمده و در آموزش مؤثر است و در دوره‌های قدیم جزء نقش‌های معلم به شمار می‌آمده، آیا شامل مراحل دیگری است یا نه؟ چون در سابق خود معلم عملاً برنامه‌ریز و هدایت‌کننده و راهنما بوده و انتقال مفاهیم را هم انجام می‌داده؛ سؤال این است که آیا احکام و خصوصیات شرعی شامل برنامه‌ریزی و سایر مسائلی که برای معلم یا تعلیم گفته شده و زمانی در یک شخص جمع بود و یک فعالیت به حساب می‌آمد می‌شود یا نه؟

## تحول مفهومی در عناوین و واژه‌های شرعی

در این بحث به‌اختصار راجع به تحول مفهومی در عناوین و واژه‌های شرعی به چند نکته اشاره می‌کنیم و مهم‌ترین نکته این است که تحول مفهومی در عناوین و واژه‌های شرعی بر دو قسم است:

۱- تحول در عرضیات مفهوم؛

۲- تحول در ذاتیات مفهوم؛

در اینجا کاری به عرضی و ذاتی که در منطق آمده نداریم. می‌بینیم که یک مفهومی در زمانی بر شخصی اطلاق می‌شده و الان تغییراتی در آن ایجاد شده مثل قضاوت، تعلیم یا کتاب که زمانی مکتوب بین الدفعتین بوده و الان خیلی فرق کرده و احتمالاً به نسخه‌های الکتریکی و مانند این‌ها هم کتاب گفته می‌شود و در آستانه این نوع اطلاقات جدید است و مفاهیم دیگری که در آستانه تغییر آن هستیم.

## محل بروز و ظهور تحولات

از یک جهت این تحولات در عرضیات و خارج از هسته اصلی معنا است و تحولاتی نیز در هسته معنا اتفاق می‌افتد. اگر دقت بکنیم با ارتکازات خودمان یعنی ارتکازی که از لغات زمان گذشته به دست می‌آوریم، می‌توانیم بفهمیم که هسته اصلی معنا این امر است و بقیه جزء عرضیات بوده و دخالتی در مفهوم ندارد. جزء اموری بوده که پیرامون مفهوم گرفته بوده و به نظر می‌رسیده که ربطی به مفهوم دارد ولی وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم که جزء



عرضیات بوده و دخالتی در معنا ندارد و به نظر می‌آید که مثل قاضی و معلم و این‌ها تا این اندازه که می‌گوییم از همین قسم باشد، اگر دقتی شود قاضی یعنی کسی که «یُصَدَّرُ الْحُكْمَ لِفِصْلِ الْخُصُومَةِ» منتهی همیشه این‌طور بوده که کسی که حکم صادر می‌کرده همان کسی بوده که ادله را زیرورو می‌کرد و مشاهده و بررسی می‌کرد؛ این یک واقعه خارجی بوده که ممکن است به نحوی تصور می‌شده که در حوزه معنا هم قرار دارد، ولی حقیقت این است که وقتی انسان در فضای لغات زمان گذشته برود و دقت بکند، می‌فهمد که هسته اصلی موضوع «یُصَدَّرُ الْحُكْمَ لِفِصْلِ الْخُصُومَةِ» است اما اینکه «یُصَدَّرُ الْحُكْمَ لِفِصْلِ الْخُصُومَةِ» همین است که خود او بررسی کرده و دیده یا ادله را مستند کرده و کارهایی که امروزه دادیار انجام می‌دهد. درست است که آن زمان همه این‌ها باهم بوده و وقتی قاضی گفته می‌شد بر اساس یک تصور اولیه به ذهن می‌آید که همه این‌ها را دارد ولی با دقت می‌بینیم که در لغت و ارتکازات یک هسته اصلی دارد که تحول در آن اتفاق نیفتاده بلکه در عرضیات آن اتفاق افتاده یعنی این به خاطر امور خارجی بوده که همراه و پیرامون این هسته بوده و بر اساس پیشرفت و تحول نظام قضائی نقش‌های عرضی و زائدی که باهم بوده از هم جدا شده است.

این یک نوع است که البته باید انسان در اینجا اطمینان داشته باشد یعنی با مراجعه به لغت و قرار گرفتن در فضای لغت آن زمان، اگر توانست هسته اصلی معنا را پیدا بکند، آن وقت می‌تواند تشخیص دهد که تحولات بعدی عرضی است یا ذاتی، خیلی جاها می‌شود فهمید که این‌ها عرضیات است و این لفظ مختص به آن عنوان است و سایر چیزهایی که آن زمان با این بوده در معنا دخیل نبوده، بلکه برحسب اتفاق خارجی این‌ها باهم اتفاق می‌افتاده و معیت و مصاحبت با معنا داشته نه دخالت در معنا و مفهوم.

این یکی از کارهایی است که اطمینان می‌خواهد و یکی از کارهای حساس فقیه، لغت‌شناسی است که خیلی کار حساسی است.

## نکته اول

قسم اول تحول، در مفهوم نیست، یعنی اگر ما بتوانیم هسته اصلی را با اطمینان پیدا کنیم، تحول در ذاتیات و مفهوم حقیقی نیست. ما یک مفهوم حقیقی دقی داریم که اتفاقی در آن نیفتاده، یک مفهوم برداشتی استنباطی همیشه وجود دارد، مثلاً وقتی گفته می‌شود فرزند، ذهن انسان به کسی می‌رود که با عمل ویژه‌ای و با شکل خاصی از مجامعت، انتصاب به او پیدا کرده اما اگر این فرزند با عمل مجامعت نباشد، بلکه از طریق لقاحی باشد که از پدر و



مادر است، این هم فرزند است ولو اینکه طریقه خاص در اینجا نبوده گر چه وقتی به ذهن می‌آید که از فرزند مجرای خاص متولد شده باشد، اما وقتی دقت بکنیم و در فضای دقیق مسئله برویم، می‌بینیم که هسته اصلی چیزی است و همه این‌ها جزء عوارض و حواشی و امور حافه به آن معنا بودند و تحول زمان این امور حافه و حواشی را تغییر داده و نه سلب و حقیقت معنا را. این یک قسم است که به نظر می‌آید در اینجا تحول مفهومی به معنای دقیق اتفاق نیفتاده، بلکه تحول در عرضیات و امور حافه بالمعنی اتفاق افتاده است.

### نکته دوم

نکته بعد اینکه این تحول مفهومی، تحول در زندگی و واقعیت‌های خارجی و حواشی و پیرامون معنا و مفهوم است. اصولاً این مفاهیم یک حاشیه دارند و این اتفاق هم در میدان پیرامونی آن‌ها اتفاق افتاده اما به لحاظ حکمی، هسته اصلی و معنای حقیقی، موضوع احکام است.

### نتیجه

بنابراین احکام تابع موضوع اصلی و هسته حقیقی است و آن حکم به حواشی و پیرامون آن ربطی نداشته و حواشی و مسائل پیرامون به لحاظ لفظی داخل در این موضوع نیست و لذا اگر ما این دو نکته به خصوص نکته دوم را بپذیریم که بیان حکم قضیه هست؛ یعنی جاهایی که تشخیص بدهیم هسته اصلی این است و معنای حقیقی این بوده و بقیه همه نقش‌های عرضی بوده که در پیرامون معنا قرار داشته نه در خود ذات معنا، احکام شرعی همه در هسته اصلی معنا می‌آید و سایر بخش‌ها از دایره احکام بیرون می‌رود، این حکم قطعی است. پس اگر در قضا به اینجا رسیدیم که قضا همان اصدار الحکم لفصل الخصومه یا انشاء الحکم لفصل الخصومه می‌باشد، سایر مقدماتی که زمانی خود قاضی انجام می‌داده و در قضا و حکم او هم دخالت دارد و امروز دیگری انجام می‌دهد آن‌ها از معنای قضا بیرون است و لذا احکامی که برای قضا ذکر شده یا شرایطی که برای قاضی ذکر شده، فقط برای فردی است که «انشاء الحکم لفصل الخصومه» می‌کند، اما دادیار و دیگران شامل این حکم نیستند، مگر اینکه از راه دیگری یک حکمی برایشان پیدا کنیم.

سؤال: اگر جایی حقیقت شرعیه باشد به چه نحو است؟



جواب: بله اگر جایی حقیقت شرعیه را پیدا بکنیم و اطمینان پیدا بکنیم که شارع اصطلاح خاص خود را دارد آن وقت باید از فضا و گفتمان شارع آن هسته را پیدا بکنیم.  
سؤال:...

جواب: کلمات شارع حتماً باید بررسی شود، اگر حقیقت شرعیه نداریم، باید به‌عنوانی که خود شارع هم از اصحاب لغت است به لغت مراجعه کنیم و اگر جایی هم حقیقت شرعیه باشد، باید با حیث خاصی به آن مراجعه بکنیم.

من در جهت بیان همه ملاک‌ها و معیارهای پیدا کردن آن نیستم و اگر بخواهیم بگوییم، خود آن داستان دیگری است و قطعاً مراجعه به خود آیات و روایات در کشف معنای حقیقی مؤثر است، چراکه شارع، احد من العرف عربی و متکلم به آن لغت بوده یا در جاهایی در عرف خاص شرعی عضویت دارد.

در هر حال علاوه بر مراجعه به لغت مراجعه به واژه‌های شرعی و کاربردهای شرعی بی‌تردید خیلی مؤثر است البته در اینجا بحث‌های که ایدوکس... و این‌ها دارند بحث‌های خیلی مهمی هم هست که جای خود دارد، اصولاً یک ایده این است که همه واژه‌هایی که در عرف و لغت یک معنایی دارد، وقتی که در یک گفتمان ویژه‌ای یعنی در گفتمان شرعی قرار می‌گیرد در آن گفتمان همه این‌ها بار خاصی پیدا می‌کنند، منتهی حد و حدود این، داستان دیگری دارد. در اینجا طرح موضوع می‌کنم.

### نظریه ایدوکس

یک ادعایی وجود دارد که احتمالاً ایدوکس (دانشمند ژاپنی) دارد و کمابیش هم در برخی از بحث‌های جدید هرمنوتیک می‌آید این است که لغات و چیزهایی که در عرف عام وجود دارد، اگر به صورت نظام‌مند در یک عرف خاصی قرار گرفت، مثلاً در قرآن، در روایات، در گفتمان شرعی که شد، معمولاً این واژه‌ها یک بار جدیدی پیدا می‌کنند.

### بررسی نظریه ایدوکس

اگر این نظریه درست باشد، یک چیزی نزدیک حقیقت شرعیه می‌شود که در علم اصول داشتیم. در اصول بحث می‌شود که آیا ما حقیقت شرعیه داریم یا نداریم؟



گاهی ممکن است داشته باشیم و گاهی نداشته باشیم که معمولاً می‌گویند مبنای علم اصول و اجتهاد ما این است که حقیقت شرعیه دلیل و قرینه می‌خواهد و الا الفاظ برای معانی که در عرف عام به کار می‌رود وضع شده‌اند و ما باید حمل بر آن معانی بکنیم. الفاظ و واژه‌هایی که در لسان شرع می‌آیند، به‌عنوان موضوعات و متعلقات احکام، تابع قوانین تفهیم و تفهم و تفاهم عرفی است، احکام شرع بر آن‌ها بما لها من المعانی وضع می‌شود، این یکی از ده بیست فرض از پیش‌فرض‌های اصول ما است که به چیزی که عند العرف و العقلاء بما لها من المفاهیم است، احاله می‌شود.

منتهی یکی از شبهه‌هایی که برای این وجود دارد به اصطلاحات قدیم همان بحث حقیقت شرعیه بوده که احتمال می‌دهیم که این‌ها حقیقت شرعیه داشته باشد و معانی جدیدی پیدا کرده باشد.

در اعصار جدید و بحث‌های هرمنوتیک شبهه‌ای پیش می‌آید که اگر این الفاظ در گفتمان خاصی به کار رود فضای آن گفتمان و آن جو واژه‌ها را تکان می‌دهد و تغییراتی در این مفاهیم ایجاد می‌کند که اگر ما آن تغییرات را جدی بگیریم نمی‌شود به لغت مراجعه کنیم، آن وقت هم راه کشف آن فرق می‌کند و هم سختی‌هایی پیدا می‌شود، حق قضیه را باید در جای خود بحث کرد.

فرض می‌گیریم که اصل همان مفاهیم عرفی و عقلانی است و برای شناخت آن‌ها مراجعه به لغت و لسان شرع می‌شود، در جهتی که خود شارع هم احد من العقلاء است و در گفتمان عربی آن زمان موضوع فهم معانی است. این یک قسم است و به نظر می‌آید مثل معلم هم همین وضعیت را دارد. اگر دقت بکنیم و در فضای عربی معلم برویم، معلم یعنی کسی که واسطه انتقال مفاهیمی است.

دیگر اینکه برای انتقال مفاهیم نیاز به مقدماتی است و باید یک سیاستی باشد، قواعدی می‌خواهد، متنی لازم دارد و باید محتوایی آماده شده باشد و روش‌هایی باید به کار گرفته شود. همه این‌ها امور حافه به تعلیم است نه اینکه در سلب و اصل معنا دخالت داشته باشد و لذا احکام متعلق به هسته اصلی است و تعلیم یعنی انتقال مفاهیم و معلم، یعنی کسی که واسطه انتقال معانی و مفاهیم است.

### نتیجه

بنابراین سیاست‌گذار و برنامه‌ریز و تدوین‌کننده متن و آماده‌کننده تکنولوژی که از آن استفاده می‌شود هیچ‌کدام تعلیم نیست و کسی که این کارها را می‌کند معلم نیست. گرچه همه این‌ها مقدمات تعلیم است و گرچه زمانی همراه



معلم بود، در ابتدا وقتی معلم گفته می‌شد، فردی با آن خصوصیات به ذهن می‌آمد، ولی وقتی دقت بکنیم و در فضای ارتکازات عقلا برویم می‌بینیم که این‌ها جزء زوائد و از عرضیات است و کنار می‌رود چیزی که باقی می‌ماند فعالیت برای انتقال مفاهیم است و احکام هم تابع همان می‌شود؛ یعنی وقتی که می‌گوییم تعلیم الکتاب راجح یا واجب یا مستحب یعنی فعالیتی که انتقال مفاهیم ایجاد می‌کند و جزء اخیری که با وجود و فعالیت او این عمل محقق می‌شود نه کسانی که دخیل در این هستند که این عمل درست انجام شود و ولو به وسایل و مقدمات نقشی دارند.

وقتی می‌خواهیم حکم چیزی را معلوم بکنیم، مثلاً برنامه‌ریزی آموزش قرآن، وقتی که می‌خواهیم حکم برنامه‌ریزی آموزش قرآن را بدانیم، یک راه تعیین آن، این است که طبق عنوان معلم و تعلیم که در دهها روایت خواندیم که می‌گوید «خِيَارُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ»<sup>۱</sup> بگوییم تعلم یعنی باید برنامه‌ریزی هم کرد و آن را هم می‌گیرد، یک راه هم تنقیح مناط و راه دیگر ادله عامه هست.

### دایره شمول ادله وجوب یا رجحان تعلیم

سؤال این است که آیا سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان و زمینه‌سازانی که در تعلیم نقش دارند، مشمول ادله وجوب یا رجحان و استحباب تعلیم هستند یا نیستند؟  
در تحلیل مسئله می‌گفتیم زمانی نقش‌ها جمع بوده، ولی امروزه نقش‌ها متفاوت است، در مقام پاسخ به این سؤال ممکن است بگوییم آن‌ها مشمول حکم استحباب و وجوب و رجحان هستند؛  
سه دلیل می‌شود برای این ذکر کرد:

### دلیل اول

دلیل اول این است که بگوییم که آن عناوین عیناً اینجا صادق است، یعنی تعلیم بر عمل سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان صادق است و صدق معلم می‌کند که این بحث‌ها برای جواب این است. می‌گوییم این تحول مفهومی که اتفاق افتاد، تحول در عرضیات مفهوم هست و ذات مفهوم همان آموزش و فعالیت مستقیمی است که شخص در برابر متعلم قرار می‌گیرد، البته در برابر ممکن است با توجه به تکنیک‌های الان توسعه‌ای در آن ایجاد شده باشد اما کسانی که مقدمات انتقال مفاهیم را ایجاد می‌کنند تعلیم نیست، آنچه برای زمینه‌سازی انتقال مفاهیم است که برنامه را

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۶، ص: ۱۶۷.



آماده می‌کند، سیاست‌گذاری می‌کند، متن را می‌نویسد و یا نرم‌افزار آن را آماده می‌کند، آن معلم نیست، بلکه هسته اصلی و بخش اصلی معنا انتقال مفاهیم بالمباشره است و کسی که زمینه انتقال مفاهیم را آماده می‌کند و خود او انتقال‌کننده نیست و بالمباشره به این عمل دست نمی‌زند از هسته معنا خارج است ولو اینکه یک وقتی با هم بودند مثل بحث قضا و لذا همه روایات و ادله‌ای که می‌گوید «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»<sup>۲</sup> و یا «من علم ولده مثلاً کذا» علم کسی است که خود او به عمل انتقال سازی مفاهیم دست زده و هسته اصلی است، ممکن است که همه این کارها را یک زمانی معلم انجام می‌داده یا ابتدا معلم که می‌گفتیم یعنی کسی که در حجره‌ای نشسته و همه این کارها را انجام می‌دهد اما آنها هسته اصلی نیستند و عرضیات معنا بودند.

## پاسخ دلیل اول

زمانی هست که تحول مفهومی در ذات و سلب معنا اتفاق می‌افتد که قسم دیگری می‌شود و اقسامی دارد:

- گاهی مفهوم تحول یافته که با مفهوم قبلی تباین دارد؛ یعنی مفهوم تازه‌ای به وجود آمده است، این یک قسم است که اگر جایی کسی این را بفهمد خیلی قضیه روشن است.
- گاهی سعه و ضیق پیدا می‌کند، یعنی تحولی که در ذات معنا دارد با معنای جدید، سعه و ضیق دارد؛
- یا اینکه عام بوده و امروز خاص شده او بالعکس مثل همین کلمه فقه که اگر بگوییم «یتفقه فی الدین» یعنی به‌طور کلی شناخت معارف بوده و امروز از آن معنای عامی که داشته ذیق پیدا کرده؛
- گاهی هم معنای خاص داشته که امروز معنای عام پیدا کرده، آن‌هم در مواردی ممکن است پیدا بشود این تحول مفهومی هم اگر اتفاق افتاده باشد که مصادیق و بحث‌های زیادی دارد و چون خارج از بحث است اشاره نمی‌کنم اما اگر چنین چیزی هم اتفاق افتاده باشد، باید برگردیم به معنایی که در زمان صدور مبنا بوده و آنچه بعد اتفاق افتاده ارزشی ندارد.

مفهوم تعلیم نسبت به برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و امثال آن از قسم اول هست، کسی که سیاست‌گذاری می‌کند مثلاً در شورای عالی آموزش و پرورش یا در سازمان برنامه‌ریزی درسی است یا مدیر است، آنها از عرضیات مفهوم است، ممکن است که در حوزه ذاتیات معلم، تحولاتی رخ داده باشد در یک جاهایی شک پیدا می‌کنیم.

شبهه مفهومیه

<sup>۲</sup> - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۴، ص: ۲۳۵.



یکی از شبهه‌های مفهومی در اصول، جایی است که نمی‌توانیم ذاتی و عرضی بودن مفهوم را تشخیص بدهیم؛ در معلم حداقل در جاهایی تحولاتی پیدا کرده که چند مورد را عرض می‌کنم:

مثلاً معلم کسی هست که به واسطه نوار یا سی‌دی درسی را داده که جای ابهام و تردید زیادی هست حتی اگر انتقال سازی مفاهیم را در نظر داشته باشیم؛

آیا بالمباشره شرط است یعنی رویاروی و چهره به چهره یا آموزش‌هایی که چهره به چهره نیست که آن هم یکی به صورت نوار و سی‌دی هست و یکی هم با تکنولوژی‌های جدید به صورت مستقیم هست؛ مثل آموزش‌های مجازی که به صورت مجازی در کلاس حاضر می‌شود و در کنفرانس شرکت می‌کند یا غیرمستقیم است؛

آیا این فقط آموزش چهره به چهره و مستقیم را در برمی‌گیرد یا اینکه بالواسطه را هم در بر می‌گیرد که بالواسطه هم دو قسم هست بالواسطه‌ای که زنده نیست یا زنده و همزمان هست مثل آموزش مجازی و ویدئو کنفرانس مثل اینکه همزمان در کلاس نشسته.

آیا در هسته اصلی چهره به چهره بودن دخالت دارد؟ یا اینکه در آن زمان مصداق نداشته که فردی جایی بنشیند و همزمان مثلاً در کنفرانسی در آمریکا هم شرکت بکند و حرف‌های او را بشنود و یا اینکه در یک کلاسی در فلان دانشگاه حضور داشته باشد ولی غیر چهره به چهره و به واسطه ابزار و وسایلی که هست، این نبوده و الان پیدا شده است، احتمالاً به این معلم می‌گویند مخصوصاً در جایی که مستقیم باشد همین زمان اگر فردی در اتاقی در آن طرف نشسته باشد صدق می‌کند، اما اگر این فاصله هزار فرسخ بشود ولی همزمان این منتشر بشود این تحول چیز جدیدی هست که پیدا شده که احتمالاً در هسته هم تحولی پیدا شده باشد.

## سؤال

سؤال این است که آیا تحولی در ذات معنا ایجاد شده یا اینکه ذات معنا یک چیز عامی بوده و آن یک شکلی از ذات بوده که در آن زمان وجود داشته و اگر این شکل در همان زمان هم وجود داشت به آن معلم می‌گفتند؟

در واقع سؤال این است که این تحول مفهومی است یا نه؟





## پاسخ

ممکن است، بگوییم تحول مفهومی نیست و شکل عوض شده و در واقع حالت چهره به چهره هم جزء عرضیات مفهوم بوده در جاهایی روشن هست که جزء عرضیات هست، مانند سیاست‌گذاری و امثال این‌ها و در جاهایی معلوم هست که به تباین یا به توثیق ذات معنا عوض شده است

جاهایی هم مرزهای اجمال و تردید هست، مثل همین‌جا، البته اینجا ممکن است وسایلی که به‌طور مستقیم پخش می‌کنند بگوییم ظاهراً بر این صدق می‌کند یعنی در هسته معنا دخالت ندارد و تحول در خارج معنا است ولی اصل معنا انتقال سازی هست که اگر بالمباشره هم باشد، بالمباشره چهره به چهره منظور نیست ولو همزمان هست؛ اما در جایی که همزمان نباشد مثلاً نوار کسی را گوش می‌کند، آیا گوش کردن نوار آن احکام را دارد؟ آیا حقوقی که برای معلم وجود دارد برای کسی که نوار او را گوش کردی ثابت است یا ثابت نیست؟

اینجا مقداری سخت هست که بگوییم در ذات معنا دخالت نداشته حتی معنا این شق نواری را هم می‌گیرد، اجمال دارد و خیلی دقیق نمی‌شود بیان کرد. این یک قسم هست؛  
قسم دیگر این هست که بالمباشره یا غیر مباشره باشد، غیر مباشره هم مستقیم باشد یا غیرمستقیم، این یک قسم است؛

قسم دیگر بحث هدایت و راهنمایی است که استاد گاهی می‌نشیند و القاء می‌کند و گاهی حالت کارآموزی و کارورزی و کنفرانسی دارد و بر کاری که آنها انجام می‌دهند نظارت می‌کند این‌ها را هم در بر می‌گیرد یا نه؟ ظاهراً انتقال مفاهیم از عرضیات است یعنی انتقال مفاهیمی که می‌گوییم نه به معنای امروزی که انتقال مفاهیم را مقابل آنها قرار بدهیم، آن یک معنای عامی دارد یعنی کاری بکند برای اینکه استعدادهای او شکفته بشود و لذا باید هسته معنا یک مقدار دقیق‌تر شود و به نظر می‌آید که با ارتکازات لغت عرب هم این سازگار باشد و از این جهت تعلیم غیر مباشری، تعلیمی که با روش‌های سقراطی و کنفرانسی و کارورزی و کارگاهی انجام بگیرد به نظر می‌آید که آنها عرضیات معنا هستند و معنا می‌تواند آنها را در بر بگیرد که تفصیل بحث را بعد عرض می‌کنیم.

سؤال: ؟

جواب: انتقال مفاهیم به معنای خاصی که امروز می‌گیریم در مقابل شقوق دیگر قرار می‌گیرد ولی چیزی که در هسته اصلی اینجاست، انتقال مفاهیم یعنی زمینه‌سازی برای اینکه این را دریافت بکند چیزی که خود او هم بداند اگر



## شماره شصت: ۱۲۷۰

خود او نداند و با کار او چیزی از این یاد بگیرد به این تعلیم نمی‌گویند، گاهی فرد جاهلی از انسان سؤالی می‌پرسد و یک چیزی برای انسان کشف می‌شود اینکه تعلیم نیست حتماً آن شخص باید بداند، آگاهانه نقشه‌ای ریخته که او بفهمد انتقال مفاهیم به این معنا هست؛ این بحث دامنه وسیعی دارد و در جای دیگر می‌پردازیم. باملاحظه این بحث‌ها که گفتیم سیاست‌گذار، مدیر، برنامه‌ریز آیا به این‌ها معلم اطلاق می‌شود یا نه که گفتیم نه. هسته ذاتی چیزی است که این‌ها خارج از آن هسته هستند و بحث‌های دیگری که به روش‌های تعلیم برمی‌گردد، تعلیم مستقیم و غیرمستقیم، استشعاری و غیر استشعاری، رسمی و غیررسمی که برخی از این‌ها را من توضیح ندادم ولی این تقسیمات را هم دارد تعلیمی که انجام می‌دهد ولی آگاهانه و برنامه‌ریزی شده نیست، رسمی است یا غیررسمی، مابشری است یا غیر مابشری، آلات و ابزار استفاده می‌شود یا نه از روش‌های نوینی مثل کنفرانس و این‌ها استفاده می‌کند، آیا آنها تعلیم هست یا نه؟ فی‌الجمله تا حدودی اطراف قضیه را روشن کردیم؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار